



سیاست ایالات متحده در ایران در طول جنگ جهانی دوم؛ کمیسیون راه آهن

ترجمه: علیرضا خداقلی پور

روابط میان ایالات متحده و ایران در دوره‌های خاصی از نیمه اول قرن نوزدهم^۱ بسیار تشدید شده است. البته در دوره‌هایی بعد از جنگ جهانی اول دولتهای ایران، بجز دولت وثوق‌الدوله، علاقه زیادی به کسب کمکهای سیاسی و اقتصادی آمریکا داشتند و در واقع به آمریکا بعنوان یک نیروی سوم نگاه می‌کردند. گرچه مخالفت‌هایی هم از طرف جناحهای مختلف ابراز می‌شد، ولی اعزام هیأت میلسپو در سال ۱۹۲۲ برای ساماندهی امور مالی و هیأت لهستان در سال ۱۹۲۷ برای کمک به احداث راه‌آهن ایران علائم روشنی هستند که آمریکاییها به تقاضای کابینه‌های وقت ایران پاسخ مثبت داده بودند. علاوه بر شرکتهای نفتی مختلف، کمپانی اولن که ۱۵۰ کیلومتر اول راه‌آهن جنوب را احداث کرد، شاهد خوبی از علاقه مفرط شرکتهای خصوصی آمریکایی به توسعه ایران در دوره جنگ است. با اینحال تا سال ۱۹۳۰ حضور آمریکاییها در ایران به دلایل مالی و سیاسی به پایان رسید. دهه ۱۹۳۰ شاهد افزایش حضور تجاری و صنعتی آلمان و بازگشت اتحاد شوروی، بعنوان نیروی اصلی منطقه، به صحنه بود که حضور و برتری هر نیروی بزرگ دیگری را در این حوزه مانع می‌شد. تنها شناسایی شوروی در سال ۱۹۳۳ بود که رهیافت تازه‌ای پیش‌پای سیاست ایالات متحده گذاشت تا حضور فعالی در ایران داشته باشد. اما

۱. صحیح: قرن بیستم (مترجم)

وزارت خارجه آمریکا تمایلی برای پیگیری یک سیاست تهاجمی در ایران برای مقابله با نفوذ روزافزون آلمان نشان نداد. از سوی دیگر سیاست خارجی رضاشاه در راستای جذب متحدین بیشتر بود؛ و از همین رو در سال ۱۹۳۴ او مذاکرات خود را برای اعطای امتیاز بهره‌برداری از نفت استانهای شمالشرقی ایران از سر گرفت و این مذاکرات در ژانویه ۱۹۳۷ منجر به اعطای امتیاز اکتشاف و بهره‌برداری منابع نفتی حوزه پیشین امتیاز خوشتاریا به شرکت امیرانیان^۱ - که یک شرکت فرعی از شرکتهای نفتی سی بورده^۲ بود - گردید. در سال ۱۹۳۸^۳ هدایت‌کننده معامله جدید، وزیر مختار سابق آمریکا در تهران بنام هارت، و شرکت اوایل دریافتند که مخالفتهای زیادی از طرف آلمان، بریتانیا و خصوصاً شوروی با آنها وجود دارد؛ فلذا در ابتدای سال ۱۹۳۸^۴ پیشنهاد خود را پس گرفتند، اما یک سال بعد دولت ایران در راستای سیاست نیروی سوم - یا بقولی نیروی چهارم - برای ایجاد موازنه و تعادل در نفوذ قدرتهای استکباری گذشته (انگلیس و شوروی) و آلمان نازی، مذاکرات تازه‌ای با شرکت استاندارد اوایل نیوجرسی آغاز کرد. به همین دلیل دوباره اعتراضات جدی شوروی تشدید شد. بریتانیای کبیر نیز اگر چه اندکی تضعیف شده بود اما به علت مالکیت انحصاری بر شرکت نفت ایران - انگلیس در عرصه سیاسی ایران حضوری قدرتمند داشت، شرکت نفت ایران - انگلیس (AIOC) بیش از سی هزار کارگر ایرانی، و دارای شبکه‌ای بسیار فراتر از فعالیتهای معمول یک شرکت نفتی بود. در آروزها چند نهاد دیگر از جمله بانک شاهنشاهی ایران هم فعالیت می‌کردند، حال آنکه ایالات متحده از نظر سیاسی و دیپلماتیک به خوبی در ایران معرفی نشده بود. با اینحال پریزیدنت روزولت و دولت او در دهه ۱۹۳۰ اهمیت نفت خاورمیانه را برای امنیت ایالات متحده آمریکا درک کرده بودند. از اینرو بنظر می‌رسید نفت رشته اصلی گسترش نفوذ آمریکا باشد. اما تا آنجا که ما میدانیم موارد دیگری باعث بازگشت آمریکا بیها شدند.

با اینحال آغاز جنگ جهانی دوم و به ویژه اشغال ایران باعث نشد کلیت سیاست روزولت نسبت به ایران پس از کسب اطمینان خاطر از انگلیس و شوروی که در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲

1. Amiranian

2. Sea Board

۴. صحیح ۱۹۲۹ میلادی (مترجم)

۳. صحیح ۱۹۲۸ میلادی (مترجم)



با معاهده سه‌جانبه متفقین حفظ تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را تضمین کرده بودند، تغییر نماید. در تقسیم‌بندی روابط ایالات متحده با خاور نزدیک و آفریقا، والاس موری که نفوذ بسیار زیادی در آمریکا داشت، تلاش کرد سیاست خارجی ایالات متحده را به سمتی سوق دهد که حضور دائمی و مؤثرتری در امور ایران داشته باشد. در آن دوره مسائل نظامی به قدری اهمیت یافته بود که در سلسله مراتب صحنه‌های احتمالی جنگ، ایران در پایین‌ترین درجات قرار میگرفت و از اینرو آمریکاییها هم تمایل چندانی برای ارائه کمکهای خود به ایران نشان نمیدادند. البته در ایران همواره این تمایل وجود داشت که آمریکاییها را بعنوان یک نیروی سوم بیشتر در امور داخلی ایران درگیر کنند، تا بعنوان حائلی میان دولت ایران و نیروهای اشغالگر عمل کند. تعیین سرنوشت کشور نمی‌توانست و نباید به این نیروها واگذار می‌شد. وزارت خارجه ایالات متحده اعزام مستشاران خود را وسیله مناسبی برای ابراز حضور آمریکا در ایران و اعمال نفوذ بیشتر بر تصمیم‌گیرها میدانست و البته اکثر اوقات مسائل نظامی بر این روند سایه می‌انداخت و مستشاران اعزامی به ایران نظامی بودند. در ششم ژانویه ۱۹۴۲^۱ فروغی، نخست‌وزیر ایران، برای سازماندهی نیروی پلیس از آمریکاییها درخواست مشاوره کرد. چراکه کابینه او در مقابله با عناصر بی‌قانون و جدایی‌طلب، خصوصاً در مناطق قبیله‌نشین، موفقیتی بدست نیاورده بود. از نظر دیپلماتها و نظامیان انگلیسی این مشکل با کمک آمریکاییها بهتر و سریعتر قابل حل بود، چنانکه شوروی نیز این اجازه را به نیروهای ایرانی داده بود که در منطقه تحت کنترل آنان فعالیت نمایند. اما پنج هیأت دیگر آمریکایی، یکی برای ارتش، یکی برای وزارت مالیه (دارایی)، ژاندارمری، پلیس شهری و وزارت خواروبار و غلات بعنوان مشاورانی برای آغاز آنچه که تحول ایران از یک جامعه فقرزده، نیمه فئودالی و قبیله‌ای به یک ملت در حال توسعه خوانده می‌شد، به ایران آمدند و این آغاز دور جدیدی از دوستی ایران - آمریکا بود. در دوره دولت فروغی، سهیلی و قوام، که همه دارای تمایلات آمریکایی بودند، هیچیک از این هیأتها موفق نبودند و تنها مشاورین ژاندارمری تحت فرماندهی کلنل شوار تسکوف و مستشاران نظامی تحت فرماندهی ژنرال ریدلی تا سال ۱۹۴۱^۲ در ایران باقی مانده

۱. صحیح: دولت قوام (مترجم)

۲. صحیح: سال ۱۹۴۸ میلادی (مترجم)

بودند، گرچه تعداد آنها هم در هر دسته نسبت به قبل کاهش یافته بود و این همزمان با بروز نشانه‌های جنگ سرد بود. مخالفت با مستشاران خارجی بواسطه اعتقادات و رسوم ملی و محلی نیز مشکل دیگر دولت‌های ایران بود. حزب توده بواسطه همین باورها بعد از اندکی تردید و تأمل، علیه تمامی مستشاران خارجی قیام کرد. از نظر عناصر برجسته ملی‌گرایان مانند مصدق هیچ نیازی به استخدام مشاورین خارجی نبود. چرا که آنان حساسیت و تعصبی نسبت به حاکمیت و تمامیت ایران نداشتند و اصلاحات فقط بایستی توسط خود ایرانیان صورت می‌گرفت. از آنجا که این هیأتها تحت نظارت بخشهای مختلف دولتی، بویژه وزارت کشور و وزارت جنگ بودند، شکاف عمیقی میان آنها ایجاد شده بود. وزارت جنگ هم آمادگی مدیریت و اعزام گروه‌های دیگری از مستشاران نظامی را نداشت، و از اینرو اغلب این هیأتها تحت کنترل وزارت خارجه قرار گرفته بودند. چنانکه ژنرال گرپلی بیش از آنکه وظایف عملیاتی داشته باشد، بعنوان یک ناظر به ایران اعزام شد. او در گزارش خود نوشت که ایرانیان مشاورین آمریکایی را نه برای انجام اصلاحات بلکه فقط برای کمک به این روند می‌خواهند، و وزارت خارجه ایالات متحده هم با این نظر موافق بود؛ از سوی دیگر ایرانیان خواهان حضور جدی آمریکا در بخش اجرایی سیستم سیاسی خود نیستند، چرا که می‌پندارند این بخش عمدتاً تحت کنترل آمریکاییها قرار دارد. جانشین او ژنرال سی. ریدلی هم چنین نتایجی را از مشاهدات خود برداشت کرد، چنانکه استیمسون وزیر جنگ آمریکا اشاره دارد که هیچ برنامه‌ای برای ارتش بحراندزه و بی‌روحیه ایران مفید و مؤثر نخواهد بود.

آرتور میلسپو که بعنوان رئیس هیأت مالی آمریکاییها برگزیده شده بود، مدعی یک پست مرکزی در میان کلیه هیأت‌های اعزامی بود. او احساس میکرد که تنها قدرت مالی و اقتصادی او را قادر به تأثیرگذاری در همه زمینه‌ها خواهد کرد. اما دستیابی به این قدرت فعالیت شدید و دامنه‌داری را می‌طلبید. او در اندیشه یک دوره ۱۵ تا ۲۰ ساله بود، اما برای فائق آمدن بر نزاعهای اجتماعی و فقر که با کمبودها و تورم تشدید می‌شدند، منابع و فرصتهای بیشتری لازم بود. تورم از تقاضای روزافزون ریال توسط نیروهای اشغالگر و گسترش قدرت آنان در بازار محدود کشور ناشی می‌شد. نهایتاً میلسپو بخاطر درآمدهای مالیاتی‌اش که در ضمن تشدید فساد مالی عداوت طبقه مرفه جامعه را نیز برانگیخته بود، مجبور به استعفا شد. بی‌عاطفگی و عدم حساسیت او به



مسائل ایران در کنار دخالت‌های او در بعضی مسائل مأموریت او را بی‌اعتبار کردن و اعتراض ملی‌گرایان آزادیخواه و چپگرایان را برانگیخت. بعد از مدتی به پیشنهاد مصدق، مجلس اختیارات اقتصادی ویژه میلسپو را لغو کرد و او به یک مهره سوخته در سیاست خارجی ایالات متحده بدل شد. بهر حال وزارت خارجه ایالات متحده تشخیص داد که برنامه درازمدت میلسپو هیچ نتیجه‌ای جز دنباله روی سیاستهای روسیه و انگلستان ندارد ضمن اینکه حاکمیتی را بر ایران تحمیل میکند که نه هیچ دولت ایرانی آنرا تصدیق میکند، نه دو ابرقدرت دیگر حاضر به سپردن کامل جای خود به دیگری خواهند بود و نه برنامه‌ای است که بتوان آنرا در این برهه (۱۹۴۳ م) به اجرا گذاشت.

اما مشکلات دیگری نیز وجود داشت که جو را مسموم میکرد و باعث می‌شد روزولت در سیاست خارجی خود اعمالی چون قطع جریان سیاستگذاری توسط وزارت خارجه و نصب دیپلماتهای قدیمی در شوروی و ایران را در پیش بگیرد و این باعث می‌شد که اظهارنظرهای آنان با مقامات سیاسی در واشنگتن در تعارض باشد؛ از جمله دریفوس، وزیر مختار ایالات متحده در ایران. گرچه میلسپو کارنامه موفق‌تری از پنج سال فعالیت خود در دهه ۱۹۲۰ در ایران داشت، اما اوضاع پیچیده‌تر سیاسی در دهه ۱۹۴۰ به او اجازه نداد کار خود را از محل توقف قبلی در سال ۱۹۲۷ پی بگیرد، از اینرو نه مجلس، نه نخست‌وزیر (قوام) و نه دولتهای بعدی ایران مایل به تابعیت از نظریات این متخصص پیر نبودند.

اما موضوع دیگری که بیش از پیش پای ایالات متحده را به ایران باز کرد انعقاد موافقتنامه لندلیس* بین شوروی و ایالات متحده بود. در مارس ۱۹۴۲ پرزیدنت روزولت و امهای کشورش به روسیه را البته با نظارت انگلستان افزایش داد. این کمکها شامل مقادیر زیادی جنگ‌افزار عمدتاً از سوی آمریکا بهمراه سایر ادوات نظامی و مدنی از طرف انگلستان می‌شد. مسیر اصلی انتقال این تجهیزات به جنوب روسیه ایران بود و چنانکه یک پژوهشگر می‌نویسد بخش حیاتی این مسیر راه‌آهن ایران بود که $\frac{3}{5}$ کل این ادوات را بین سالهای ۴۵-۱۹۴۱ جابجا میکرد. بقیه تجهیزات هم از سایر راههای کشور چون زاهدان یا بوشهر انتقال می‌یافت. یک

*. Lend-Lease

چهارم کل تجهیزات کمکی به روسیه قبل از سال ۱۹۴۳ از طریق ایران ارسال می‌شد. عقیده متفقین بر آن بود که یکی از راههای مؤثر دفاع از روسیه در مقابل آلمان در استالینگراد، تأمین مقادیر زیادی ادوات جنگی از سوی متحدین روسیه است. درست قبل از آغاز حمله آلمان به اتحاد جماهیر شوروی ژنرال هدکورت در هند به فرمانده نیروهای انگلیسی دستور داده بود تا ارتباطات را در منطقه‌ای که در سپتامبر ۱۹۴۲ نیروهای PAI (نیروهای ایران و عراق) تشکیل شدند، تأمین و تضمین نماید. از آنجا که ایالات متحده در این زمان هنوز از نظر نظامی خنثی محسوب می‌شد، انگلستان بدون سؤال از دولت قوام مسؤلیت انتقال کمکها به روسیه را به عهده گرفت. با اینحال گروههای مختلفی در داخل ایالات متحده بودند که خواهان حضور بیشتر و قویتر سیاست خارجی آمریکا بودند.

از سوی دیگر در حالیکه طرح ارائه کمک به شوروی از طریق انگلستان انجام می‌شد، ایالات متحده تا مدتها متحدان انگلیسی خود را بعنوان دریافت‌کننده این کمکها تلقی میکرد؛ اما این روند در سال ۱۹۴۳ باید تغییر می‌یافت. بنابراین مشخص بود که نیروهای انگلیسی و شوروی می‌بایست مسؤلیت این انتقال را به عهده می‌گرفتند. بمنظور جلوگیری از تلاقی وظایف، کمیته‌ای برای هماهنگی فعالیتهای متفقین تحت کنترل شدید مسؤلین و نیروهای نظامی، وظیفه انتقال ادوات به شرکت بازرگانی انگلستان به عهده گرفت. مشکل عمده امکانات اندک حمل و نقل بود، اما مشکلات دیگری چون تعدد هماهنگ‌کننده‌ها و اصرار زیاد روسها برای اعمال کنترل بر احداث راه‌آهن در بخش شمالی خود نیز وجود داشت. راه‌آهن بطور کامل از حوزه اختیار و اقتدار مقامات ایرانی خارج شده بود؛ خطوط جدید ساخته می‌شدند و احداث آنها بدون مشورت با دولت تهران صورت می‌گرفت، ضمن اینکه حمل و نقل کالاها از طریق راه‌آهن و راههای شوسه همزمان انجام می‌شد و به ازای هر قلم کالای منتقل شده به روسیه مالیات مشخصی پرداخت می‌شد. اما واقعیت نگران‌کننده این بود که بدلای ایرانی اقلام انتقالی در اواسط سال ۱۹۴۲ به $\frac{1}{6}$ ظرفیت کل ادوات انتقالی محدود شد. در نتیجه مسؤلین ایرانی دیگر به قادر به تأمین اقلام موردنیاز مردم ایران نبودند. زمانیکه نرخ مورد نیاز کالاهای انتقالی به شوروی به ۲۰۰۰۰۰۰ افزایش یافت، سازمانهای دیوانی کشور کم و بیش تهدید به نابودی می‌شدند. اما با اینحال این ساختار پراکنده و متفرق فرماندهی نیروهای ایالات متحده بود که به



برقراری این مسیر به طرف روسیه کمک میکرد.

از اینرو در سپتامبر ۱۹۴۲ ستاد مشترک متفقین مسیر انتقال کمکهای خود را به خلیج فارس که تحت کنترل فرماندهی ارتش ایالات متحده بود، تغییر داد. این یک اقدام مؤثر بود، چراکه با این اقدام بدون اینکه بحثی میان مقامات دو کشور صورت بگیرد، ایالات متحده بطور جدی در امور ایران درگیر شد، گرچه پیش از این هم مهندسين راهسازی و کمپانیهای حمل و نقل آمریکا بعنوان کمک بریتانیاییها در ایران کار میکردند. چنانکه اکنون مشخص است، کارخانجات تأسیس شده یا در حال احداث در خوزستان و توسعه تأسیسات بندری از جمله نتایج فعالیت آمریکاییها در ایران در ایندوره هستند. در اینزمان ایالات متحده بیش از ۳۰ هزار سرباز مستقر در ایران داشت که اگر این رقم را با تعداد سربازان شوروی در زمان حمله (۴۰۰۰۰) و سربازان انگلیس (۱۹۰۰۰) در ۲۵ اوت ۱۹۴۱ مقایسه کنید، به میزان حضور ایالات متحده در ایران بیشتر پی خواهید برد. این بزرگترین مجموعه نیروهای آمریکایی تحت فرماندهی ژنرال داندلکونلی در یک کشور که صحنه جنگ فعالی نبود، محسوب می شد.

اما ایالات متحده چگونه خود را از مشکلات کار در ایران رهانید؟ آنها مسؤلیت کلی مسیر انتقال کمکهای خود و حفاظت از آن را به نیروهای اشغالگر انگلیس در ایران واگذار کرده و خود بر توسعه راه آهن و احداث جادهها و غیره متمرکز شده بودند. این مسأله کاملاً روشن نیست که آیا ایالات متحده بدنبال کاهش حضور انگلستان بعنوان قدرتمندترین متحد خود در جنگ، در ایران بوده است یا می خواسته که به درگیری با شوروی - که با توجه به شرایط رقیب اصلی آمریکا در آینده آسیا محسوب می شد - کشیده نشود. حتی اگر روی کاغذ نیروهای آمریکایی فقط برای ارائه کمک، مدیریت و ایجاد سیستمهای ارتباطی راه آهن، تلگراف و غیره وارد ایران شده و بخش اداری و اجرایی فعالیتهای دولتی در ایران را به عهده گرفته بودند، باز هم احتمال مجادلات و سوء تفاهات عمده در روابط - حتی با وجود حسن نیت کامل ایرانیها - وجود داشت. نیروهای آمریکایی قطعاً نمی توانستند بعنوان یک بخش کاملاً مجزا از سایر بخشهای عملیات مدرنیزاسیون در ایران عمل کنند. تلاشهای هیأتهای آمریکایی بدون شک زیرساختهای ایران را پیشرفت داد، اما در راستای مأموریت اصلی و انحصاری خود که ایجاد تسهیلات لازم برای انتقال کمکهای سایر کشورها به شوروی و تأمین نیازهای مردم این کشور بود، نقش چندان

مهمی ایفا نکرد.

اما واقعیت شگفت‌انگیزتر اینست که PGC هیچ حمایتی از سایر هیأت‌های آمریکایی حتی برای تأمین نیازهای خود آنان نکرد، چرا که این برنامه توسط ارتش ایالات متحده هدایت می‌شد؛ در حالیکه سایر هیأت‌ها تحت نظارت وزارت خارجه ایالات متحده بودند. این موضوع دستمایه یک مجادله تلخ بین نمایندگی ایالات متحده در تهران و فرماندهی PGC گردید، که انعکاس اختلافات عمده در سیاست‌های وزارت خارجه و وزارت جنگ بود. وزارت جنگ تمایلی به تعقیب سیاست‌های بلندمدت در ایران نداشت. تنها فشارهای مداوم دیپلمات‌های آمریکایی بود که باعث شد درخواست قوام برای گسترش کمک‌های ایالات متحده به ایران پذیرفته شود و از پیامدهای ناگوار تهیه و ذخیره مواد غذایی، خصوصاً گندم، در پایان سال ۱۹۴۲ جلوگیری شود. با اینحال هر چه جنگ به پیش می‌رفت و نتایج آن مشخص‌تر می‌شد، لزوماً مشکلات روابط پنهان بین ایران و ایالات متحده هم کمتر می‌شد. با ادامه فعالیت کم‌اثر ایالات متحده بعنوان یک نیروی خنثی و نیروی سوم، پرستیژ این کشور تا حد زیادی تخریب شده بود. ایالات متحده قادر نبود با روش‌های آزردهنده شوروی مقابله کند و بنظر نمی‌رسید که روابط نزدیک این کشور با انگلستان هم نشانه خوبی برای حمایت آینده آنان باشد. رفتار نیروهای آمریکایی و پرسنل فرماندهی خلیج فارس اکثریت مردم را مورد آزار قرار داده بود؛ در حالیکه نیروهای شوروی، گرچه بخاطر دخالت مفرط در امور داخلی کشور مورد ترس و تنفر مردم ایران قرار داشتند، در رفتار خود کمتر مردم را مورد آزار قرار میدادند. به هر حال وزارت جنگ ایالات متحده با نگرانی از اینکه مردم گرسنه و ناامید خطوط انتقال کمک‌ها به شوروی را تهدید کنند، سیاست‌های هوشیارانه‌تری در قبال ناآرامی‌های سیاسی در ایران در پیش گرفت. زمانی که در اواخر سال ۱۹۴۳ رئیس‌جمهور مأموریت پاتریک هارلی را برای حل و فصل اختلافات بین نهادهای مختلف آمریکایی در ایران تأیید کرد، بنظر میرسید رهیافت‌ها و نگاه نظامیان و سیاسیون آمریکا به هم نزدیک‌تر شده باشد. با اینحال انگیزه‌های پنهان برای تبیین یک سیاست یکسان برای پیشبرد اهداف و منافع ایالات متحده از وحشت‌زاینده از نقش جهانی اتحاد جماهیر شوروی و چگونگی پاسخ به توسعه‌طلبی آنان و همچنین دسترسی به منابع نفتی در کشور نشأت می‌گرفت. افزایش تحرکات در داخل ایالات متحده برای اتخاذ یک موضع ضد



شوروی در سیاستهای پس ازدوران جنگ مستلزم حضوری قویتر در ایران بود، که بسیار فراتر از تأمین نیازهای متحد خود در زمان جنگ بنظر میرسید.

کنفرانس تهران در اواخر نوامبر سال ۱۹۴۳ نقش فعالتری برای ایالات متحده در ایران فراهم کرد و هارلی این شانس را یافت که سیاستهای آمریکا را به ایران نزدیکتر کند. گرچه استالین در اولین قدم، شرکت در بیانیه سه جانبه را رد کرد، اما هارلی با اجازه روزولت این مسأله را دنبال کرد تا اینکه بالاخره هریمن رضایت استالین را کسب کرد. به ایران بعنوان یک عضو ملل متحد قول کمکهای بیشتر اقتصادی داده شد تا بدون تعهد خاصی حمایتهای بیشتری را بدست آورد. چنانکه یک پژوهشگر اهمیت بیانیه سه جانبه را چنین توصیف می کند که ایالات متحده یک تعهد رسمی را در قبال ایران متقبل شد، اگر چه باید این موضوع را هم اضافه کرد که روزولت تا پایان جنگ آمادگی عمل به تعهدات متعدد خود را نداشت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی